

www.Ketab.ir



سرشناسه	:	ابوالقاسم بروجردی، تنبا، ۱۳۶۴ -
عنوان و نام پدیدآور	:	برای تو ای بی نام من / شاعر تنبا ابوالقاسم بروجردی.
مشخصات نشر	:	قم: آکام، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری	:	۷۲ صفحه
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۶۰۴۳۱-۱
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	Persian Poetry -- 20th Century
موضوع	:	خدا -- شعر
موضوع	:	God -- Poetry
رده بندی کنگره	:	۸۳۳۴
رده بندی دیویی	:	۸۱/۶۲ فا
شماره کتابشناسی ملی	:	۶۰۳۲۸۶۵

برای تو
ای بی غم من

ترانه مسرا
تسینا ابوالقاسم بروجرودی

نشر اکام
ACOM Publication



بلاستواری بی نام من

تینا ابوالقاسم بروجردی

ناشر: اکام

مدیر هنری و طرح جلد: زهرا حسن خانی

لیتوگرافی: هنارس

چاپ: احسان

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۰۴۳-۱-۱

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان



☎ ۰۲۵ ۳۷۸۴۲۰۶۸

📷 acom_Publication

آنچه می نویسم تقدیم به تقدس نگاه می که شاید جستجو
کنند روزی ز فرقه های اندیشه مرا در یک روز تابستانی
بود اواسط مرداد ماه سال ۱۳۶۶ که صبحانم به روی
این جهان باز شد و «من» آغاز شدم.

بینا ابوالقاسم بروجرودی سوره تحران از آگاهی که خودم
را شناختم مانند تمام آگاهی که روزی فکرمی کنند
می توانند با تفکر انسان حداقل دنیای خودشان را تغییر
دهند نوشتن را آغاز کردم تا بتوانم هوشمندانه
تأثیری داشته باشم و به این خاطر نوشتم تا دریاهای
بمانم و افکارم سندی برای بودنم باشد.

عالمیت محمود
بینا

فهرست

۹ مقدمه

۱۷ خدای من

۱۸ خدایم

۱۹ عمر من

۲۲ رمز نگاه تو

۲۳ صبر

۲۴ رسم وفا

۲۵ فرق من با باران

۲۶ نمی دانم



۲۷ غریب است

۲۸ صدا

۲۹ بی باک

۳۰ مادر

۳۳ نفسم تنگ شده

۳۴ دل

۳۵ اشعار بی نام



مقدمه

تقدیم به تو که اندوهم را با خنده گذر می دهی و میان حق حق صدایم، کند و کاوی بی عشق داری. می گویی دوستت دارم و خود نمی دانی چرا.

می خواهی دور شوی و هستی ام را در غباری از توهم وجودت رها سازی تا شاید وجدانت به تو بگوید مقصر خود او بود؛ پس آسوده باش و بگیریز.

در انتهای خستگی ام سر را به سوی آسمان بلند می کنم، به دست هایم التماس می کنم و فریاد می زنم جز صدای نفس نیمه هیچ نمی شنوم و دل شورهای عمیق که می گوید تنهایی ام را تا کی پایان است؟ آیا پایانی هست؟ عشق که حرفی جز دلتنگی و فاصله ندارد. سخن را به دست می گیرد و پندش را همچو زهری به کامم فرو می ریزد، تلخ می شوم، تلخ تلخ، آتش وجودم با قلبی آکنده از شرم زبانه می کشد و تا استخوان ها به پیش می راند. منطق به تمامی داستان ها گفته داستان من فرق می کند؛ چون عشقم را فرق خواهد داد؛ ولی چه توفیقی است؛ خود نمی داند. فقط از ترس منطقش را تغییر داده!

سراسیمه گوش می کنم. هرازگاهی برای شنیدن قلبم جلو می افتد و می نویسد.